خراسان بزرگ: سال هفتم، شماره (٢٤)، پاییز ١٣٩٥
Quarterly bulletin of Greater Khorasan: Vol.7, No.24, Fall 2016

تأثیر دوگانه ورود اسلام به خراسان بزرگ از منظر تمدن ایرانی

مریم خسروآبادی[۱]
کیوان کریمی الوار[۲]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۸/۱۳
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۴/۰۵

شماره صفحات: ۴۲-۲۹

چکیده

در تاریخ باستان، خراسان قسمتی بسیار مهم از حوزه تمدنی ایران به شمار می‌آید. دولت‌هایی که در ایران حاکمیت و محدوده جغرافیایی ایران تا سیحون را در نظر داشتند، تمام تلاش خود را در تثبیت مرزها در این حدود انجام می‌دادند. تلاش‌هایی که گاه به ناکامی منجر می‌شد، اما هیچ‌گاه آرمان حفظ این حدود فراموش نمی‌گردید. درست به همین دلیل مرزهای جغرافیایی خراسان، بخصوص در سیحون و جیحون کم‌کم به‌صورت مرزهای هویتی، فرهنگی و حتی آرمانی درمی‌آید. آرمانی که دفاع یکپارچه و هماهنگی را در مرزهای سیحون مدنظر قرار می‌داد و جهان‌آباد و منظم شده را در برابر هجوم پی‌درپی نیروهای ویرانگر صحراگردان حفظ می‌کرد. خراسان، جمعیت و فرهنگ آن در گستره تاریخ می‌خواست همان نقشی را بر عهده گیرد که چینی‌ها با ساختن دیواری از سنگ و آجر به درازای چند هزار کیلومتر انجام داده بودند. این طرح یکپارچه که از مرز، نژاد و فرهنگ در ایران باستان برای دفاع از مرزهای خراسان تصور می‌شد، پس از حمله اعراب شکل جدیدی به خود گرفت. ورود اسلام به ایران از جنبه‌های مختلف، تحولی مثبت در تاریخ ایران می‌باشد اما در محدوده مورد بحث این مقاله، می‌توان تأثیراتی دوگانه از ورود اسلام دریافت. توسعه جهان اسلام در فراسوی جیحون و سند، خراسان را از موقعیت مرزی درجه اول دور ساخته بود. این بار مرزهای خراسان در حال پیشروی در آن‌سوی سیحون نبود بلکه کوچروان در حال تصرف مرزهای خراسان بودند. درواقع پس از اسلام، خراسان نه مرزهای جغرافیایی باستانی خود را داشت و نه مرزهای جغرافیایی جهان اسلام را بلکه به‌عنوان ولایتی در داخل تغییر موقعیت داده بود. در این مقاله، پژوهشگر کوشیده، از کلیت یک روایت، برداشتی ارائه نماید که صرفاً ناظر به دوره مورد بحث نیست بلکه از کلیت یک متنی یا چند قسمتی، یک استنباط کلی صورت گرفته و اجزاء یک متن آن‌هم به‌صورت کامل مبنای استنباط نبوده است. ازاین‌رو سیر کلی از زمان‌های قبل از ورود اسلام به ایران مبتنی بر آنچه که از اساطیر باقی‌مانده تا زمان‌های بعد از موضوع و منابع آن‌ها مطالعه گردیده است و در نتیجه تصویری یکپارچه از روندی را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی: خراسان، سیحون، جیحون، ماوراءالنهر، اسلام. ترک‌ها

---

۱. استادیار بخش تاریخ دانشگاه یزد khosroabadi@yazd.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه شیراز

مقدمه

این پژوهش در چارچوب نظریه حوزه‌های تمدنی شکل‌گرفته که در آن بر "تعادل درونی حوزه تمدنی" و بر اساس کلان نگری (ماکرولوژی) تأکید شده است. بر اساس این دیدگاه، تاریخ و تمدن بشری به حوزه‌های جغرافیایی متعددی تقسیم می‌شود؛ حوزه‌های جغرافیایی متعدد به اقتضای شرایط درونی خود تمدن‌هایی خاص خویش را از نظر معیشتی، دفاعی، ارتباطی و حتی فرهنگ و هنر و ادبیات به وجود می‌آورند. ارزیابی موقعیت خراسان بزرگ که خود جزئی از حوزه تمدنی ایرانی به شمار می‌آید می‌بایست در کلیت و تمامیت جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی تمدن ایرانی دیده می‌شد. در دوره باستان، حکمت ایرانی اقتضا می‌کرد که روسای ایران، از ورود عناصر صحراگرد ماورای سیحون، که در اخلاق، آب‌وهوا، زبان و نحوه معیشت، ساختاری متفاوت با ساکنین مرزهای شمال شرق ایران داشتند جلوگیری کنند. چنانکه از پرتو این جدال‌ها، قهرمانان و روایات اسطوره‌ای ایران به وجود آمدند. چنین وضعیتی در مورد دیگر مرزهای ایران کمتر دیده می‌شود. حتی اگر دیده هم می‌شود، باز این پهلوانان شرق ایران هستند که در آنجا حاضر می شوند. به همین جهت ملاحظه می‌شود که بیشترین انطباق مطالب شاهنامه و کتب نظیر آن با جغرافیای مرزهای شرقی ایران یعنی خراسان است. ازاین‌روست که مدام جیحون، بلخ و دیگر نقاط خراسان بزرگ در آن یاد می‌شود. نیز بعدها روایتگران بزرگ این خاطره ملی از خطه خراسان هستند. بلخ صحنه نمایش رخدادهای حماسی شاهنامه، یعنی نبردهای ایران و توران، اسفندیار و افراسیاب است؛ بخارا محل سرایش سروده‌هایی موسوم به "کین سیاوش" و فرغانه نزدیک سیحون، نقطه‌ی کانونی تیر آرش کمانگیر، قهرمان اسطوره‌ای ایران.

تتیجه آنکه سراسر خطه خراسان از کوه‌ها، نهرها، رودها و مرزها، هر یک به نحوی گویای یک بخش از این خاطره ملی تاریخی هستند که برای هم یک توصیف جغرافیایی از خراسان بزرگ را در روایات ملی ایرانیان انعکاس می‌دهند. این نکته با رشد و بالندگی زبان فارسی در ایران بعد از اسلام و ظهور شعرای بزرگ به‌خوبی آشکار شده است. اما نباید از نظر دور داشت که پا به‌پای ادبیات فارسی دری، تألیف کتب متعدد جغرافیایی (تاریخی) هم باید مورد توجه قرار گیرد. آثاری مانند حدودالعالم من المشرق الی المغرب و اشکال العالم نوشته جیهانی که در فضای فرهنگی خراسان سده های نخستین اسلامی پدید آمدند از یک‌سو و از سوی دیگر اختصاص اخبار و مطالب فراوان به خراسان و مرزهای آن در دیگر منابع جغرافیایی، حضور بسیار پر رنگی به این ایالت در تاریخ فرهنگ ایران می‌دهد. در همان حال منابع متعدد تاریخ‌های محلی که دربردارنده اطلاعات جغرافیایی ارزشمندی درباره شهرها هستند و حتی منابع مربوط به حدیث یا انساب که در خراسان تألیف شدند و اطلاعات بسیاری درباره مسائل جغرافیایی ارائه می‌دادند، همگی بر روی‌هم، زمینه جغرافیایی خراسان را با خاطره تاریخی ایرانیان، در پیوندی تنگاتنگ قرار می‌دهند. زیرا همه این اطلاعات جغرافیایی که برای حیات فعال جامعه در ابعاد اعتقادی و ارتباطی واجد اهلیت بوده، به باز پیدایی و درک مجدد عرصه‌های وقوع رویدادهای تاریخی و اساطیری چنانکه در کتابی مانند شاهنامه منعکس‌شده است کمک می‌رساند.

تورانیان از دیدگاه شاهنامه برادران ایرانیان به شمار می‌روند اما آنچه در شاهنامه فردوسی و متقدم بر آن تاریخ هرودت باعث جدایی آن‌ها از ایرانیان یا پارس‌ها گردیده، دوگونه زندگی متفاوت بوده است. یکی چادرنشین و بیابان‌گرد بوده و با زندگی مبتنی بر غارت امرار معاش می‌کرده و دیگری یکجانشین و زندگی مبتنی بر زراعت و دامپروری را می‌ستوده است. محدوده سیحون و جیحون نیز عرصه ابراز این دو نوع سبک زندگی بوده که گاه تبدیل به عرصه جدال بین ساکنان دو سوی رود شده است.

حاکمان ایران در عصر اساطیری و سپس تاریخی (پیش از فتوحات اعراب در ایران)، تلاش داشتند از ورود عناصر صحراگرد و کوچرو به این‌سوی رود گاه جیحون و گاه سیحون جلوگیری کنند. این همان خرد و اعتدالی است که ابن خلدون در قالب حکمت جهان باستان ایرانی و فارابی در قالب مدینه فاضله مورد ستایش قرار داده‌اند. چرا که روسای جامعه این سوی رود را به حفظ مرزها در برابر اقوام صحراگرد ملزم ساخته بود.

با سپری شدن دوران باستان و گسترش فتوحات اعراب به خراسان، به روایت منابع فتوحات اسلامی «مملکت خراسان»، تمام جهان ایرانی پس از اسلام بود که اینک مرز جهان اسلام در برابر ترکان[۱] خوانده می‌شد. پس از استقرار دولت‌های اسلامی و

---

۱ – در بیشتر منابع جغرافیایی و نیز متون تاریخی به خراسان به‌عنوان مرز جهان اسلام با ترکان یادشده است از جمله یعقوبی جغرافیدان سده سوم هجری در البلدان می‌نویسد که ولایتی از ولایات خراسان نبود مگر آن‌که با ترک‌ها می‌جنگید. به نوشته ابن فقیه شهرهای بخارا و بلخ دو سپر مهم جهان اسلام در برابر ترکان بودند. مهم‌ترین مرزهای خراسان با ترکستان را فرغانه، اسبیجاب، چاچ و اشروسنه تشکیل می‌داد. اسبیجاب واقع بر جاده بزرگ، بزرگ‌ترین این مرزها بود که به‌وسیله ترک‌های خرلخیه، تغزغز، ترکش، کیماک و غز احاطه‌شده بود و نوشجان نیز نزدیک مرزهای چاچ و فرغانه مرز بین مسلمانان و ترکان به شمار می‌رفت (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۷۱و ۱۸۲-۱۶۵؛ ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۶۳؛ مقدسی، ج۲: ۱۳۶۱: ۳۸۲؛ قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۵۶-۵۲).

نیمه‌مستقل ایرانی و ترک، قبه‌الاسلام بلخ محل زایش شاهنامه-های پارسی[۱] و طوس و بخارا جایگاه تولد متفکران جهان اسلام– فردوسی و غزالی و رودکی– گردیدند و حتی دندانقان و قطوان یادآور نبرد ترکان هم‌نژاد در برابر هم و دفاع از خاکی گردید که ایران‌زمین نام داشت.

ورود اسلام به ایران از جنبه‌های مختلف، تحولی مثبت در تاریخ ایران داشته است اما در محدوده مورد بحث این مقاله، می‌توان تأثیراتی دوگانه از ورود اسلام دریافت و آن از بین رفتن حوزه‌های جغرافیایی، تمدنی و فرهنگی خراسان بزرگ پس از اسلام است. هنگامی‌که متون قدیمی تاریخی و از جمله سیاست‌نامه خواجه نظام الملک طوسی از تسلط سنت‌های دشت بر سنت‌های یکجانشینی شکایت کرده است و یا متون عرفانی از زبان عرفایی مانند باباطاهر نقل می‌کنند که طغرل سلجوقی را خطاب قرار داده می-گوید ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ اشاره‌ای داشته‌اند به تعامل و یا تقابل زندگی جامعه صحراگرد با جامعه یکجانشین. همچنان که کلیه تحقیقات جدید خارجی از جمله فرای در بخارا دستاورد قرون‌وسطی و امپراطوری صحرانوردان اثر رنه گروسه و نیز اشپولر در تاریخ مغول به جدال جامعه یکجانشین و چادرنشینان در جیحون پرداخته‌اند و گاه سلجوقیان ترک نژاد را ستایش کرده‌اند که با بستن راه جیحون، ایران آریایی زیبا را از ترک شدن و ورود عناصر خویشاوند صحراگرد یعنی غزان نجات داده‌اند. در تحقیقات داخلی نیز مرحوم صفا بحث مفصلی راجع به صحراگردان و کوچروان دارد که منظور همگی آن‌ها در کاربرد این عناوین، اشاره به دو نوع زندگی متفاوت بوده است.

خاطره ملی، توصیف حماسی- تاریخی یک بستر جغرافیایی

در منظومه ویس و رامین، متعلق به عهد ساسانی یا اشکانی، از واژه پهلوی خراسان به معنی محل طلوع خورشید و متعلق به خاک ایران یادشده است:

زبان پهلوی هر کاو شناسد
خراسان آن بود کز وخورآسد
خور آسد پهلوی باشد خور آید
عراق و پارس را خور زو برآید
خورآسان را بود معنی خورآیان
کجا از وی خور آید سوی ایران
گرگانی، ۱۳۶۹: ۱۷۶

تا پیش از دوره ساسانی نامی از خراسان برده نمی‌شود اما حماسه های ایرانی، در بردارنده اخبار فراوان درباره مرزهای خراسانند. بنا به مندرجات روایات اساطیری، فریدون، نهمین نواده جم (کیومرث) جهان را بین سه پسر خود: «ایرج» ، «سلم» و «تور» تقسیم کرد (طبری، ج۱، ۱۳۷۵: ۲۳۰-۲۲۲؛ مسعودی، ج۱، ۱۳۵۶: ۲۴۷). این تقسیم ناعادلانه، علت تهدید دائمی مرزهای ایران از جانب کوچروان بوده است. فردوسی شاعر حماسه‌سرای ایران این وقایع را چنین به تصویر کشیده است:

چنان بخششی کان جهان‌جوی کرد
همه سوی کهتر پسر روی کرد
ترا باید ایران و تخت کیان
مرا بر در ترک بسته میان
بدو گفت کای مهتر نامجوی
گر کام دل خواهی آرام‌جوی
من ایران نخواهم نه خاور نه چین
نه شاهی نه گسترده روی زمین
(فردوسی،ج۱: ۱۹۶۶: ۱۰۲).

تور و سلم، ایرج را کشتند و زمین را میان خود تقسیم کردند. سؤال اینجاست که صحنه وقوع این رویدادها در کجای زمین بوده است؟ جواب به این سؤال در دنباله روایات باستانی دیده می‌شود. به نوشته این روایات، کشته شدن تور به دست منوچهر فرزند ایرج به انتقام خون پدر، باعث هجوم افراسیاب فرزند تور به مرزهای ایران و شکل‌گیری حماسه ملی آرش کمانگیر و بعدها طی ماجراهایی دیگر، کشته شدن سیاوش قهرمان دیگر شاهنامه گردید. در ماجرای آرش کمانگیر، با توجه به اینکه بیرونی خود از منطقه خوارزم بوده است، روایت او را می‌توان مهم دانست به نوشته بیرونی، عید تیرگان که در روز سیزدهم از تیر برگزار می‌شده، با این واقعه مرتبط است. وی می‌نویسد: هنگامی‌که افراسیاب تورانی بر ایران غلبه یافت و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت، منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران به‌اندازه پرتاب یک تیر به او بدهد افراسیاب پذیرفت. آرش را که مردی با دیانت بود حاضر کردند. آرش به قوت و نیرویی که خداوند به او داده بود کمان را تا بناگوش خود کشید و خود جان داد. خداوند باد را امر کرد که تیر او را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان که میان فرغانه و طبرستان است پرتاب کند. ایرانیان روز پرتاب کردن این تیر را که از افراسیاب رهایی یافتند عید گرفتند (پورداوود، ج۱،

---

۱ – در عصر سامانی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد البلخی و گرشاسب‌نامه ابوالمؤید بلخی اولین شاهنامه‌های به نگارش درآمده در بلخ است.

۱۳۷۷: ۳۶-۳۳۴؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۴-۳۳۵). جدال ایران و توران در زمان افراسیاب همچنان ادامه می‌یابد تا اینکه قهرمان دیگر شاهنامه یعنی سیاوش خلق می‌شود. سیاوش و رستم با رخصت از کیکاووس، به‌جانب بلخ جهت نبرد با افراسیاب عزیمت نمودند. همین‌که به شهر نزدیک شدند، تورانیان آنجا را تخلیه کرده بودند. سیاوش و رستم، بلخ را متصرف و از آنجا لشکری علیه تورانیان اعزام کردند. شاهنامه ثعالبی روایتگر این رویدادها در بلخ است

چو ایران سپاه اندر آمد بتنگ

بدروازه بلخ برخاست جنگ

دو جنگ گران کرده شد در سه روز

چهارم سیاوش لشگر فروز

(ثعالبی، ۱۳۸۴: ۸۵)

افراسیاب برادر خود را برای صلح نزد سیاوش فرستاد، اما سیاوش شرط صلح را باز پس دادن همه نواحی اشغالی ایران دانست. افراسیاب شروط را پذیرفت و اراضی ایران را ترک کرد (همان: ۸۷ – ۸۶) اما طی توطئه‌ای سیاوش را کشت و به سخن معنوی و فاخر فردوسی:

چنین بود رای جهان‌آفرین

که او جان سپارد به توران زمین

(فردوسی، ۱۳۷۲: ۲۹۱)

سوگ سیاوش آغازگر جنگ‌های متعدد بین ایران و توران بود که نه‌تنها بخش عمده روایات شاهنامه فردوسی را تشکیل داده است، بلکه مندرجات اوستا نیز با این سروده‌ها تطبیق می‌کند. چنانکه در آبان یشت می‌خوانیم که ایرانیان درگرفتن انتقام از افراسیاب مجرم تورانی، اهورمزدا را به یاری طلبیدند:

"این کامیابی را به من ده ای نیک ای تواناترین ... که من افراسیاب مجرم تورانی را به زنجیر کشم... من پسر انتقام کشنده از یل نامور سیاوش که به خیانت کشته شد" (یشت ها، ۱۳۷۷: ۲۱۳).

به روایت طبری، پس از مرگ سیاوش، سپاه ایران با گردآمدن در صحرای "شاه اسطون بلخ"، از چهار طرف، تورانیان را مورد تهاجم قراردادند و افراسیاب را به انتقام خون سیاوش کشتند[۱] (طبری، ج۲، ۱۳۷۵: ۴۲۸). کشته شدن لهراسب نوه سیاوش، به انتقام خون افراسیاب توسط تورانی‌ها که در پی آن آتشکده‌ها ویران و دِرَفش کاویانی به غارت رفت (همان: ۴۵۶)، اسفندیار نوه لهراسب (از قهرمانان معروف شاهنامه) را به عرصه کارزار کشاند. وی تورانی‌ها را خراج‌گزار و دِرَفش کاویانی را به بلخ، مقر فرمانروایی کیانیان و پیشدادیان بازگردانید و روئین‌تنی یافت (همان: ۴۸۱). در فقره ۷۷ از زامیادیشت، به این موفقیت اشاره‌شده است: «از پرتو فر بوده که کیخسرو بر افراسیاب مجرم تورانی و برادرش کرسیوز ظفر یافته، آنان را دربند نمود و از یل نامور سیاوش که به خیانت کشته شد و از اغریرث دلیر انتقام کشید» (پورداوود، ۱۳۷۷: ۲۱۳).

چنانکه ملاحظه گردید، داستان خصومت طولانی تورانیان علیه ایرانیان و اسامی برخی از پادشاهان، سپهبدان، ناموران مانند افراسیاب، اغریرث، کرسیوز، سیاوش،کیخسرو، برای ما در اوستا محفوظ مانده است (همان: ۱۷۹ و ۱۸۱). نیز چنانکه از روایات فهمیده می‌شود میانه جیحون و سیحون، اولین جایگاه شکل‌گیری حماسه‌های ملی و اساطیری ایرانیان بوده است. علاوه بر این، سوغده (سغد) Sugada که در بالای جیحون قرار داشته، هرایوه (هری یا هرات) Harayava ؛ بلخ (بخذی) و مرو (مورو) که در زیر جیحون قرار داشتند محل اسکان آریایی‌ها پس از مهاجرت به فلات ایران بوده‌اند[۲] و اوستا از آن‌ها در یک حوزه جغرافیایی و تمدنی متعلق به ایران یاد کرده است حوزه‌ای که در عصر ساسانیان به خراسان معروفیت یافت و بیشترین حجم یشتهای اوستا و نیز شاهنامه فردوسی و تاریخ دوران اساطیری ایران را به خود اختصاص داده است.

ادامه جدال ایرانیان و تورانیان وارد دوران تاریخی نیز می‌شود چنانکه در عصر هخامنشی و بنا به روایات تاریخی، پرثوه، خوارزم و باختر از جمله نواحی بود که کورش بزرگ تلاش نمود صحراگردها (ماساژت‌ها) را از حدود این سرزمین‌ها اخراج کند (هرودت، ج۱: ۱۳۳۶: ۲۱۲– ۲۱۰). کورش تلاش کرد ضمن عقب راندن سکاها، دو ساحل رود جیحون و سیحون را به هم متصل کند. نتیجه جنگ‌ها درست معلوم نیست. به گفته هرودت، قسمت بزرگ لشکر پارس در دشت نبرد از بین رفت و کورش هم کشته شد (همان: ۲۸۶) اما به گفته استرابوا کورش فاتح گردید و سکاها مطیع گشتند (استرابوا، ۱۳۸۲: ۵۵). داریوش کبیر که در مدت

۱ – به نوشته تاریخ بخارا، گور افراسیاب بر در شهر بخارا بوده است (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۳) و ازاین‌رو آتش‌پرستان بخارا، هر سال آنجا رفته، سرودهایی که به زبان مردم محل به "کین سیاوش" موسوم بود می‌خواندند. چرا که به گمان آن‌ها احتمالاً سیاوش در آنجا کشته‌شده بود (کاشغری،۱۳۷۵: ۱۱۱). طبری قدمت این سروده‌ها را به سه هزار سال پیش رسانده است (طبری، ج ۲، ۱۳۷۵: ۴۵۵). همچنین به گفته ثعالبی، خوارزمی‌ها سیاوش فرزند کیکاووس را از اجداد خود می‌دانستند (ثعالبی،۱۳۸۴: ۲۱۳– ۱۶۷).

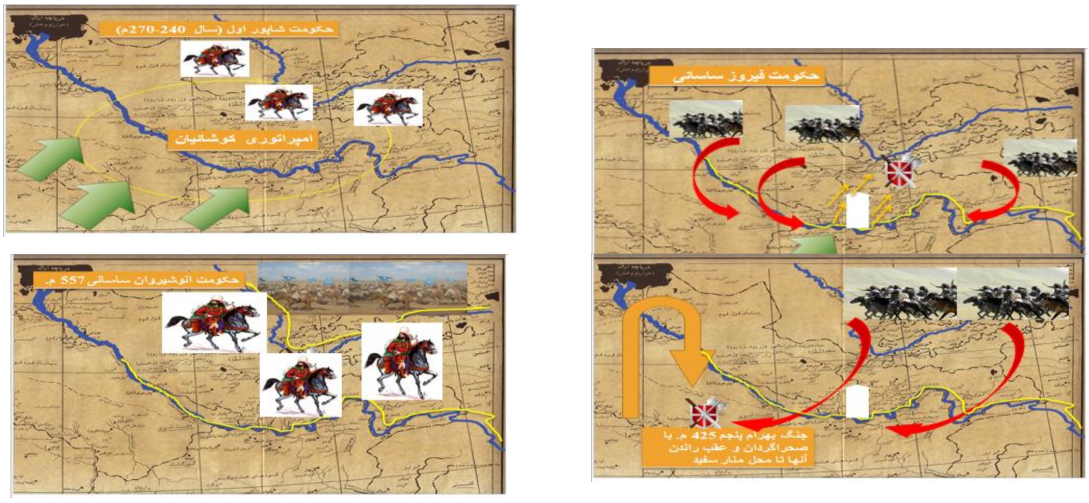
۲ – در فرگرد ۲ فقره ۲۱ تا ۴۳ آمده که اهورمزدا به یما (جمشید) امر داد تا واره (محوطه) را در باخذی (باختر) Baxazi تعمیر کند. جمشید با تعمیر واره، پرچم سلطنت و فر پادشاهی را بر فراز آن بلند کرد و بخذی زیبا دارای بیرق‌های بلند پایتخت اولیه آریاها گردید (یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۸۳؛مسعودی، ۱۳۵۶: ۲۲۶) از مورو (مرو) Muru نیز به‌عنوان سرزمینی آریائی با چراگاه‌های فراخ، رمه‌های فراوان، چوپانان و نیزه سالاران کوشا در اوستا یادشده است (فرنبغ دادگی، ۱۳۶۹: بند ۲۰۶؛ پورداوود، ۱۳۴۳: ۱۱۲).

کوتاهی پس از کورش به قدرت رسید، در کتیبه بیستون از سکائیه به‌عنوان ایالتی از ایالات ایران یادکرده است، همچنین بنا به مندرجات کتیبه نقش رستم، دو قوم سکائی سک هئوم‌ورک و سک تیگر به او باج می‌دادند. می‌توان چنین نتیجه گرفت که سکائیه در زمان کورش جزو ممالک تابع ایران بوده‌اند. از سوگودَ یا سوغذَ نیز در این کتیبه یادشده که نشان‌دهنده نفوذ هخامنشیان تا مرزهای سیحون است (پورداوود، ۱۳۷۷: ۴۳۱ و ۲۲۳؛ شارپ،۱۳۸۴: ۲۶).

پس از هخامنشیان و با استناد به نوشته‌های پیرنیا که از منابع یونانی زیادی استفاده کرده است، نیز بنا به روایات اسلامی و از جمله الخراج قدامه بن جعفر، اسکندر مقدونی در مرزهای سیحون و ماورای آن، شهر اسکندریه و نیز سد یاجوج و ماجوج را به‌قصد جلوگیری از هجوم صحراگردان به مرزهای شمال شرقی ایران ساخت. سد یأجوج، همان سدّی است که داستان آن در قرآن آمده است (پیرنیا، ج۲، ۱۳۷۵: ۱۷۰۶؛ قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۱۸۷-۱۶۵). نقل این خبر نشان می‌دهد که چگونه یک روایت باستانی در دوره اسلامی، بازسازی و گزارش‌شده است. زیرا همچنان همان شرایط تاریخی را شاهد بوده‌ایم. نیز داستان سلام ترجمان که از جانب خلیفه عباسی برای اطلاع از وضع سد شکسته اعزام شد، مشهور است (ابن فضلان، ۱۳۴۵: مقدمه:۴).

در اواسط قرن سوم قبل از میلاد، به‌واسطه‌ی فقدان یک دولت متمرکز نیرومند که به گفته طبری "تا پیش از اسکندر فراهم بود" (طبری، ج۲ ، ۱۳۷۵: ۴۸۸)، حملات صحراگردان طخار«آریانهای سکایی» به مرزهای شمال شرق ایران بیشتر گردید. اقوام مزبور که پس از اسکان بین سیحون و جیحون، نام خود را به اراضی حوزه علیای رود جیحون -طخارستان (تخارستان)- داده بودند، به‌تدریج از زندگی کوچ‌نشینی و خوی جنگاوری خود دست کشیدند و به زندگی کشاورزی و تجارت روی آوردند. چنانکه در منابع چینی، به‌عنوان سربازانی ضعیف که در جنگیدن ترسو و در تجارت و بازاریابی مهارت بسیار دارند یادشده‌اند (مارکوارت، ۱۳۸۳: ۱۱۱و ۵۸-۵۶). طخارها، کمانداران بیابان‌گرد یوئه چی را که در سال ۱۶۱ق.م درنتیجه ساخت دیوار چین و تاخت‌وتاز قبایل هون، از ولایت کانسوی چین به سمت جنوب غربی مهاجرت نمودند از شمال سیحون راندند اما در گام بعدی، یوئه چی‌ها موفق به تصرف «تاهیا» یا طخارستان شده، پایتخت خود را در شمال جیحون احداث کردند (همان: ۱۱۲) و این بار کوشانیان ساکنان محدود جیحون و سیحون گردیدند. اما این بار نیز ساسانیان که با ظهورشان نام خراسان را پدید آوردند درصدد الحاق مجدد این محدوده تمدنی به ایران برآمدند چنانکه پادشاه ساسانی شاپور اول (۲۷۰- ۲۴۰م) موفق به براندازی یوئه چی‌ها -کوشانی‌ها- شد و با حک کردن جریان پیروزی خود بر دل کوه، -نقش رستم- و تصرف شهرهای سمرقند، چاچ (مشکور، ۱۳۴۳: ۳۹۱) بازهم محدوده جغرافیایی و تمدنی ایران را در سیحون تعیین کرد. پیروزی که چندان دوامی نیاورد و سیحون و جیحون هجوم طوایف کوچ‌نشین دیگری را به نظاره نشست. طوایفی که چینی‌ها "یزا"، رومیان "افتالیت" یا "هون‌های سفید" و ایرانیان "هیاطله" می‌گفتند (مارکوارت، ۱۳۸۳: ۳۶) به فرماندهی پادشاه خود، افتالیتو یا افتالیتوس در سال ۴۲۵ م. به مرزهای شرقی قلمرو ساسانی هجوم آوردند. این بار حمله غافلگیرانه بهرام پنجم در مرو رود آن‌ها را وادار به عقب‌نشینی به ماورای جیحون نمود. بهرام پنجم میلی در کنار جیحون نصب کرد که علامت ثغر مملکت بود و به برادر خود نرسی، دستور داد تا در بلخ مقر گیرد (طبری، ج۲، ۱۳۷۵: ۶۲۴). این بدان معنی نبود که دولت‌های ایرانی، ماورای جیحون را متعلق به خراسان نمی‌دانستند، بلکه در توان آن‌ها نبود که نفوذ خود را بیشتر از آن بسط دهند. بااین‌وجود پادشاهان ساسانی این خاطره جغرافیایی و ادعای ایران بر ماورای جیحون را از یاد نبرده بودند. چنانکه طبری به تلاش فیروز ساسانی برای گذر به ماورای جیحون اشاره‌کرده است: «و فیروز نیز با اخشنوار پیمان کرده بود که از منار بهرام گور نگذرد و به دیار هیطالیان در نیاید و چون فیروز به منار رسید بگفت تا پنجاه فیل بدان بستند که با سیصد مرد منار را پیش روی خود می‌بردند و دنبال آن می‌رفتند و می‌خواست بدین گونه به پیمانی که با اخشنوار داشت وفا کرده باشد» (طبری، ج۲، ۱۳۷۵: ۶۳۳ - ۶۲۸).

اما فیروز نیز در این راه جان خود، پسران و برادرانش را از دست داد. شهرهای هرات و مرو توسط صحراگردان غارت و ایران دو سال باجگزار آنان گردید (همان: ۶۲۹).



سیحون و جیحون در دوره‌های مختلف حکومت ساسانیان؛
منبع: نویسندگان مقاله

اوج مداخلات اقوام شمالی در امور داخلی ایران طی دوره پادشاهی قباد نوه بهرام گور اتفاق افتاد که نه‌تنها در مخالفت با برادرش بلاش به هیاطله پناه برد، بلکه از خاقان تقاضای "فرزندخواندگی" کرد. به همین جهت مرگ قباد، بهانه انتقام برای هیاطله در هجوم به ایران را باقی گذاشت (همان: ۶۳۷). انوشیروان تلاش زیادی برای اخراج آن‌ها از فرارودان انجام داد و حتی با ترک‌ها در این راه متحد گردید چنانکه به نوشته طبری "از بلخ و ماورای آن بگذشت و سپاه خویش را به فرغانه فرود آورد. آنگاه از خراسان بازگشت" (همان،ج۲: ۶۵۱). اما ظاهراً این اقتدار موقتی بوده است زیرا به نوشته دینوری، سنجبوا خاقان ترک پس‌ازاینکه قسمتی از دیار هیاطله را "جز آنچه کسری گرفته بود به تصرف آورد" (همانجا) به‌سوی خراسان لشکر کشید و بر شهرهای چاچ، فرغانه، سمرقند، کش و نسف غلبه کرد و خود را به بخارا رساند. انوشیروان، پسرش هرمز را به جنگ خاقان ترک گسیل داشت، خاقان سرزمین‌ها و شهرهایی را که تصرف کرده بود تخلیه کرد و به کشور خود بازگشت (دینوری،۱۳۷۱ :۹۷). انوشیروان کشور را به چهار بخش تقسیم کرد و هر قسمتی را پاذگس (صاحب یا امیر ناحیه) نامید. این چهار پاذگس عبارت بودند از ۱- اپاختر (ایالت شمالی)۲-

خراسان (ایالت شرقی)۳- نیمروز (ایالت جنوبی)۴- خورواران (ایالت غربی) (مارکوارت،۱۳۸۳: ۲۳-۲۱).

فرارودان در اواخر دوران ساسانی

ایالت شرقی یا خراسان در عهد خسروپرویز پادشاه ساسانی، خراسان آزاد نامیده می‌شد. گفته می‌شود که وی انگشتری از طلا با نقش «خراسان آزاد» داشت که یادداشت‌ها را با آن مهر می‌کرد (مسعودی، ۱۳۵۶، ج۲: ۶۳). بخارا و بلخ دو طرف عالی و نکوی جهان خراسان را تشکیل می‌داد که در آنجا مردم به رتبه‌ها از مرزبان تا به طریق و طرخان رتبه‌بندی شده بودند (همان، ج۱: ۱۵۸). در اواخر دوره ساسانی و در نتیجه عدم تمرکز سیاسی در فرارودان، حکومت‌های کوچک و مستقل محلی تشکیل‌شده بود[1] که منابع اسلامی و بخصوص منابعی که گزارش فتوحات اعراب را ارائه نموده‌اند آن‌ها را اکثراً ترک شمرده‌اند اما گیب با مطالعه این منابع نتیجه گرفته است که این دولت‌های محلی ایرانی بوده‌اند که اعراب آن‌ها را به‌اشتباه ترک دانسته‌اند بااین‌وجود ترکان در بسیاری موارد این دولت‌ها را در برابر اعراب یاری داده بودند (گیب، ۱۳۳۷: ۲۵-۲۲). بارتولد در ترکستان نامه از طرخان پادشاه ترکان تحت عنوان شاه چاچ یادکرده است (بارتولد، ج۱: ۴۴۲). مغشوش بودن گزارش‌ها نشان‌دهنده از بین رفتن مرز تمدنی ایران و ترکان بوده است که از نظر تمدن ایرانی نوعی افول محسوب می‌شود.

فتح فرارود توسط اعراب و آغاز سیر دوگانه یک دوره تاریخی

---

۱ – ین دولت‌های کوچک محلی عبارت بودند از: نسا (وراز)، ابیورد (وهمنه)، خوارزم (خسرو خوارزم)، بخارا (بخارخوذاو)، وردانه (وردانشاه)، سمرقند (طرخان)، اسروشنه (افشین)، سغد (اخشیذ)، فرغانه (اخشیذ)، ختل (خطلان شاه یا شیر خطلان)، ترمذ (ترمذشاه)، جوزجان (گوزگان خوذای)، روب (روب-خان)، طالقان (شهرک)، هرات (ورازان)، غرچستان (ورازبندگ)، سیستان (کاولشاه) (طبری، ج۲، ۱۳۷۵: ۶۲۵)

طرح یکپارچه‌ای که از مرز، نژاد و فرهنگ در ایران باستان برای دفاع از مرزهای خراسان تصور می‌شد، با حمله اعراب و ورود اسلام، شکل جدیدی به خود گرفت. حاکمیت اعراب بر خراسان، تعادل حوزه تمدنی این ایالت را بر هم زد. ساختار قبایلی اعراب باعث دور شدن این ایالت از ویژگی‌های جامعه‌ای گردید که فارابی آن را مدینه فاضله نامیده بود. فارابی مانند سایر علمای اخلاق، در همه امور و در تمام موارد، حد متوسط هر امری را خیر می‌داند، که با رعایت آن از سوی زعیم جامعه، مردمان آن به سعادت می‌رسند. چنین جامعه‌ای از سوی فارابی مدینه فاضله نامیده شده است. در مقابل از نظر فارابی جامعه‌ای جاهله به شمار می‌رفت که روسای آن فقط به دنبال کسب ثروت، غارت و غیره باشند و در کار خود اعتدال را رعایت نکرده و به مصلحت جامعه خود عمل نکنند. فارابی در باب جامعه جاهله گوید: این‌ها فرم‌های گوناگونی دارند مانند: نذاله، خسیسیه، کرامیه، تغلبیه، حریت و احرار. مردمی که در جهت کسب ضروریات زندگی از طرق مختلف، مانند: زراعت، شکار و دزدی یا اندوختن ثروت، کسب افتخارات و کرامات و یا در آدم کشی و غلبه باهم در تعاون باشند و از این راه بر اموال مردم تسلط یابند یا بدون قیدوبند همه آزاد باشند، این‌ها مدینه جاهله را تشکیل داده‌اند (فارابی، ۱۳۷۱: ۴۵-۴۳). به بیان فارابی، هر ملتی از ملتی دیگر به دو امر امتیاز داده می‌شود: ۱- خوی و اخلاق۲- وضع آفرینش. طبیعت هر اقلیمی از لحاظ سطح الارضی و تحت الارضی در مردمش اثر دارد، قهراً علاقه به وطن و سرزمین ناشی از همین‌جاست. غذاها و نوع خوراک در خلق‌وخوی مردم اثر دارد، چه آن‌ها خود محصول عوامل محیطاند (فارابی، ۱۳۷۱: ۳۸). بر این اساس جامعه عرب، جامعه‌ای جاهله و مملو از تعصبات و تضادها به شمار می‌رفت که برحسب طبیعت وحشیگری خود، به غارتگری و خرابکاری عادت گرفته بودند و فقط دین توانسته بود آن‌ها را آرام و باهم متحد کند (ابن خلدون،ج۱، ۱۳۳۶: ۸۹-۲۸۵).

اعراب نسبت به خراسان احساس تعلق وطنی نداشتند. خراسان برای آنان ناحیه‌ای بیگانه و محل کسب درآمد بود و نمی‌توانستند از درآمدهای سرشار آن چشم‌پوشی کنند. تسلط این جامعه جاهله که هیچ نوع احساس تعلق وطنی -احساسی برخاسته از شرایط آب و هوایی- به خراسان نداشت، منجر به تاراج ثروت و ازهم‌پاشیدگی ساختار اجتماعی و اقتصادی این ایالت گردید (فارابی، ۱۳۷۱: ۳۸ ؛ ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۳۶: ۱۶۰-۱۵۶).

به روایت بلاذری مؤلف فتوح البلدان که از مهم‌ترین منابع فتوح است، مسلمانان «در خراسان پیش‌تاخته ویران می‌کردند و آتش می‌زدند» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۹۵). به گفته ابوعبیده سردار عرب، صلح مرو به پسران، دختران، چارپایان و متاع‌ها بود (بلاذری،۱۳۴۶: ۲۸۹؛ طبری،ج۵، ۱۳۷۵ :۱۴۳؛ مسعودی، ج۱، ۱۳۵۶ : ۳۷۱). مرو را چنان حالی دست‌یافت که دچار قحطی گردید و "دستور رسید که از ولایات آذوقه به آنجا حمل کنید" (طبری: ج۹،۴۱۳۸؛ ج۱۰: ۴۲۶۸؛ بلاذری،۱۳۴۶: ۴۰۸؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ج۱۴: ۸۰). پول، طلا، پارچه، کالا و حتی میوه و لباس دربار خلفا از این سرزمین به عراق و حجاز سرازیر می‌شد. به گفته نرشخی «از بغداد هرسال عاملی علی حده بیامدی و هر چه خراج بخارا بودی از این جامه (پارچه‌هایی که در کارگاه‌های بخارا تهیه می‌شد عوض بردی» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۸). بلاذری، طبری، نرشخی و یاقوت، از برده شدن بخارائیان و سمرقندیان توسط اعراب خبر داده‌اند (همان: ۲۳۹ ؛ طبری، ج ۱۱، ۱۳۷۵ : ۸۱۰ ؛ نرشخی، ۱۳۶۳: ۵۳؛ یاقوت، ج ۱، ۱۳۸۳ :۵۲۲ -۵۲۰).

خراسانیان موظف به تقسیم خانه‌های خود با اعراب گردیدند. قتیبه سردار عرب، «قبائل عرب را درون شهرهای سغد بیاورد و سغدیان را بی‌خانمان در دشت‌ها رها کرد» (بلاذری: ۳۰۹). بازرگانان بیکند بخارا، پس از بازگشت از چین مجبور شدند فرزندان و زنان و نزدیکان خویش را از اعراب خریداری کنند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۶۲). به نوشته طبری، قومی در بخارا به نام کشکثان «اسباب خویش جمله گذاشتند به عرب و از بیرون شهر هفت‌صد کوشک بنا کردند» (طبری، ج۵، ۱۳۷۵: ۱۴۸). دهگان نیشابور مجبور شد ۷۰۰ هزار درهم پول و ۴۰۰ بار زعفران به خلیفه بدهد؛ خوارزم شاه ملزم به تحویل طلا، نقره، پارچه و کالاهای دیگری از جمله ده هزار برده بود. شاه سغد ملزم به پرداخت یک‌میلیون و دویست هزار درهم پول نقد، ۲ هزار قطعه پارچه ابریشمی و در ظرف ده سال ۳۰ هزار برده مرد سالم گردید (بلاذری،۱۳۴۶: ۲۸۹؛ طبری،ج۵، ۱۳۷۵ :۱۴۳؛ مسعودی، ج۱، ۱۳۵۶ : ۳۷۱).

اعراب علاوه بر از بین بردن ساختار اجتماعی- اقتصادی خراسان، به تخریب میراث فرهنگی آن نیز همت گماشتند. چنانکه به گفته مقدسی، احادیثی از پیامبر روایت کردند که رسول خدا می‌گفت: بدترین زبان نزد خداوند فارسی است، زبان شیطان خوزی و زبان مردم جهنم بخارائی و زبان مردم بهشت تازی است (مقدسی، ج۲،۱۳۶۱: ۹۱-۴۹۰). نیز به گفته بیرونی، قتیبه بن مسلم سردار عرب، هر کس را که خط خوارزمی می‌دانست از دم شمشیر گذرانید و آنان که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این اخبار و اطلاعات را میان خود تدریس می‌کردند از بین بردند. بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام نمی‌شود آن‌ها را دانست (بیرونی، ۱۳۶۳: ۵۷-۵۶).

حاکمان عرب خراسان که جز به غارت و انتقال ثروت این ایالت به چیزی دیگر نمی‌اندیشیدند خراسان را از اعتدال درونی آن خارج ساختند. بالعکس خراسان برای ایرانیان که از جلوی حمله عرب گریخته بودند، مرکز تجمع آوارگان و حفظ میراث، زبان و فرهنگ

جنوب و جنوب غرب ایران بود زیرا با از بین رفتن هویت سیاسی ایران، "مملکت خراسان"، "تمام جهان" و "ایرانشهر" ایرانیان شده بود (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۶۱و ۱۶۳؛ مقدسی، ج۲، ۱۳۶۱: ۳۶۷). ازاین‌رو شورش‌ها و قیام‌های متعددی به راه انداختند که ترکان نیز در آن حضوری فعال داشتند. نه‌تنها تعادل درونی خراسان ازهم‌گسیخته شده بود بلکه ترکان و ایرانیان که روزگاری نزدیک در جدال باهم بسر می‌بردند اینک باهم همکاری می‌کردند همکاری که مرزهای نژادی را از بین می‌برد. نمونه‌هایی از همکاری ترکان و خراسانیان علیه اعراب را متون متقدم اسلامی همچون بلاذری، طبری و نرشخی گزارش داده‌اند. بلخی‌ها در سال ۴۱ هجری با همکاری ترکان و چینی‌ها، پیروز فرزند یزدگرد سوم را شاه ایران اعلام کردند (طبری، ۱۳۷۵:ج۱، ۲۸ و یعقوبی،۱۳۴۷: ۶۳ و واعظ بلخی، ۱۳۶۴، ۳۶). به گزارش بلاذری، در سال ۵۵ هـ چون سعید بن عثمان، به‌قصد بخارا از جیحون گذر کرد، یک‌صد و بیست هزار تن از ترکان و مردم سغد، کش و نسف برای نبرد با وی به بخارا آمدند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۲۳۷؛ بلاذری،۱۳۴۶: ۲۹۵). باز به گفته همین مؤلف، در نبرد سال ۸۷ هـ اهالی بیکند، با همکاری ترکان، گذرگاه جیحون را گرفته، راه‌ها را سد نمودند و مدّت پنجاه روز مسلمانان بیچاره شدند، تا حصار را گرفتند (همان: ۳۰۸-۳۰۷). طبری مهم‌ترین علت شورش‌های خراسان را دخالت ترکان در آن‌ها دانسته است (طبری، ج۱۳۷۵،۷: ۸۶۲- ۲۸۵۹). شدت این شورش‌ها و قیام‌ها، باعث گردید در سال ۱۱۸ هـجری، اسد بن عبدالله القسری بجلی والی هشام بن عبدالملک در خراسان، دیوان و ادارات خراسان را از مرو به بلخ انتقال دهد (طبری، ج۹، ۴۱۶۷؛ ابن اثیر، ۱۳۷۵: ج۱۴ : ۹۷) چرا که به نوشته یعقوبی شهر بلخ به مرزهای ترک‌نشین نزدیک‌تر بود (یعقوبی،۱۳۴۷: ۶۳). درگیری و تعصبات قبایل مختلف عرب نسبت به هم (طبری، ج۷، ۱۳۷۵ :۱۷۵- ۱۷۲)، برآشفتگی اوضاع خراسان می‌افزود؛ امری که به خراسانیان امکان داد تا به طرفداری از جناح مخالف حاکمیت (امویان)، یعنی هاشمیان برخیزند. مرو پرچم‌دار قیام ابومسلم خراسانی گردید (طبری، ج۱۰: ۴۵۲۸). خراسانیان با در دست داشتن چماقی نیمه سیاه که کافرکوب می‌گفتند از هرات، پوشنج، مرورود، طالقان، نیشابور، سرخس، بلخ، چغانیان، طخارستان، کش و نسف بپا خاسته خلافت اموی را برانداختند (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۸۲-۷۹؛ طبری، ج۱۳۷۵،۸: ۳۷۲-۳۳۷۱). پس از آن و در اثر پیوند بین خراسانیان به‌عنوان سپاهیان خلافت جدید عباسی، اتحاد ایرانی و عرب شکل گرفت که پیوندهای ترکان و ایرانیان را تضعیف می‌ساخت.[1] بدین ترتیب مرزهای خراسان به‌تدریج آماده خروج از مفاهیم مرز نژادی یا مرز تمدنی و ورود به مرز دینی بود. اما مفهوم مرز اسلامی با مرز ایران باستانی فرق داشت و راهی را برای ورود صحراگردان به داخل خراسان باز می‌گذاشت.

ترکان از ستیز تا سازش

آن چنانکه گفته شد، ترکانی که در چشم ایرانیان وارثان سکاها و تورانیان و در کل صحراگرد محسوب می‌شدند، با ورود نیروی مهاجم جدیدی به نام اعراب، در بسیاری از مواقع (اگرچه شاید به انگیزه غارت) به کمک مردم ماوراءالنهر با اعراب مسلمان می جنگیدند و حتی به اعراب خارجی مثل حارث بن سریج در برابر اعراب، پناه و لشکر می‌دادند. شورش هاشم بن حکیم ملقب به المقنّع (نقاب‌پوش) که از مرو آغازشده بود (طبری، ۱۳۷۵: ج۱۲: ۵۳۶۵ و ۵۱۰۱؛ بلعمی، ۱۳۷۸: ج۵ / ۱۵۹۸؛ نرشخی،۱۳۶۳: ۲۷۷) در سال ۱۶۲ یا ۱۶۳ هـ از جیحون تا کش را زیر نفوذ خویش قرارداد. به گفته طبری، پنجاه‌هزار تن از ترک و غیره به در حصار مقنع جمع شدند. المقنع خون و مال مسلمانان بر ترکان مباح گردانید و از ترکستان لشکرهای بسیار به طمع غارت بیامدند و ولایت‌ها غارت می‌کردند و زنان و فرزندان مسلمانان اسیر می‌بردند و می‌کشتند" (نرشخی، ۱۳۶۳ : ۹۳).

به‌طورکلی می‌توان گفت که ترکان با نوعی ستیز علیه اعراب و در حمایت از اهل فرارودان رابطه خود را با اعراب شروع کردند اما به‌مرور و با گسترش اسلام و تثبیت وضعیت مسلمانان در فرارودان و با یکدست شدن فزونتر ایرانیان و اعراب علیه ترکان، آن‌ها نیز شروع به گرویدن به اسلام نمودند. در جریان قیام ابومسلم به جنبش او پیوستند و پس از قتل وی، شخصیت‌هایی مانند اسحاق ترک در بین آن‌ها فعالیت داشتند. اسلام آوری ترکان اگرچه تحولی مثبت بود، از نظر موضوع ما تأثیرات منفی و ناخواسته نیز داشت. چنانکه در جریان این شورش‌ها علیه عمال خراسان، خسارت‌هایی به بخارا زدند و بزرگان این شهر از امیر خراسان که در آن هنگام «فضل بن سلیمان طوسی» بود خواستند برگرد بخارا دیواری برکشد (همان: ۴۸-۴۶). هم‌زمان با این شورش‌ها، خوارج نیز به این ناآرامی‌ها دامن زدند. نمونه این آشوب‌ها، قیام ابوعمرو خارجی و حمزه خارجی در بادغیس و ابوخصیب در باورد بود که در پی آن "دخل خراسان و سیستان از بغداد بریده گشت" (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۷). پس از براندازی دودمان برمکی توسط هارون الرشید خلیفه‌ی عباسی و واگذاری خراسان به علی بن عیسی، شورش‌ها

---

۱. به گفته یعقوبی گذرگاه‌های بازار بزرگ باب الشام بغداد، تا محله حرب بن عبد اللّه بلخی محل زندگی خراسانیان و از جمله آن‌ها اهل بلخ، مرو، ختل، بخارا، اسبیجاب، اشتاخنج و خوارزم بود (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۲۰).

شدت بیشتر یافت زیرا وی"آنجا کوشک‌های بسیار بنا کرد و ضیاعهای بسیار به ستم گرفت" (طبری، ج۱۲، ۵۳۴۵-۴۴؛ ابن اثیر، ج۱۶: ۱۴۲ -۱۴۳؛ بلعمی، ج۴: ۱۲۰۱). اهمیت استراتژیک خراسان باعث شد که خلیفه عباسی هارون‌الرشید خود به خراسان برود؛ اما وی در بین راه در جمادی‌الآخر سال صد و نودوسه بیمار شد. پس فرزندش مأمون را گفت: «به مرو بنشین تا به میان مملکت باشی» (بلعمی، ج۴ ،۱۳۷۸: ۱۲۰۰- ۱۱۹۳).

میان‌پرده سامانی و احیای ایرانیت در ماوراءالنهر (فرارود)

نزاع‌های امین و مأمون پس از درگذشت هارون‌الرشید در امر خلافت، مرو و بغداد را به دو کانون مهم سیاسی در مقابل هم تبدیل کرد. مأمون جامه خود در مسجد مرو در عزای هارون‌الرشید درید و برای خود و برادرش محمد بیعت گرفت و به خلافت نشست (طبری، ۱۳۷۵: ج۱۲ : ۵۴۰۶؛ ابن حوقل،۱۳۴۵: ۱۷۰؛ بلعمی،۱۳۷۸: ج۵ :۱۵۹۸). وی در سال ۲۰۵ هـ قسمتی از خراسان را به مرکزیت مرو به سردار خود طاهر داد که نقش مهمی در پیروزی وی بر برادرش امین داشت. بلخ و هرات نیز به خاندان ایرانی سامانی واگذار گردید (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۸۴). بدین ترتیب مأمون با برگزیدن دو خاندان مورد اعتماد خود و خراسانیان، از تمرکز قدرت در دست یک خاندان و نیز شورش مردم علیه آن‌ها جلوگیری و امکان اداره بهتر خراسان برای خلافت را فراهم کرد. سامانیان ساکنان بومی خراسان بودند و این از نظر فارابی مهم بود. به‌واقع آن‌ها چنانکه فارابی نیز تأکید کرده، نوعی عرق و حمیت محلی داشتند (فارابی، ۱۳۷۱: ۳۸). به نوشته بارتولد در ترکستان نامه، طاهریان و سامانیان دارای نوعی استبداد منور بودند (بار تولد، ج۱: ۴۶۲) چنانکه فرای نیز از دوره آنان ذیل عصر رنسانس اسلامی یاد کرده است (فرای، ۱۳۴۸ :۹). در این عصر بود که خراسان مجدداً در حوزه تمدنی ایران تعریف گردید و جامعه خراسان به سمت اجرای الگوهای مدینه فاضله حرکت نمود. از آن پس بیشتر خراج و مالیاتی که از شهرهای خراسان گرفته می‌شد صرف آبادانی آن می‌گردید. خراج خراسان هر ساله از طبسین، قهستان، هرات، گوزکانان، طخارستان، بلخ، مرو، چغانیان، بدخشان، ابرشهر، بخارا، سمرقند، فرغانه، سغد، خوارزم، به‌جز خمس‌هایی که از مرزها به دست می‌آمد، به چهل میلیون درهم می‌رسید که به خزانه نیشابور سرازیر می‌گردید و آل طاهر همه‌اش را در راهی که صلاح می‌دیدند مصرف می‌کردند (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۷؛ قدامه بن جعفر، ۱۳۷۰: ۱۴۱- ۱۲۱؛ یعقوبی، ۱۳۴۷ :۵- ۸۴). طاهریان در اطراف نهرهای مرو محلات و نمازگاه ساختند (استخری،۱۳۴۷: ۲۰۶؛ ابن حوقل،۱۳۴۵: ۱۷۰) و با انتقال پایتخت به نیشابور، این شهر نیز دوران اعتلای خود را آغاز کرد (ابن خردادبه، ۱۳۷۰ : ۵۴). بلخ نیزدر عهد سامانیان به‌سرعت شکوفا شد شهر در بستان‌ها فرو رفته بود و چشمه‌ها در اطرافش می‌جوشیدند آن‌چنان‌که به بهشت و جنت خراسان معروفیت یافت (استخری،۱۳۴۷: ۲۲۰؛ حدودالعالم،۱۳۸۳: ۳۱۱).

سامانیان و ترکان

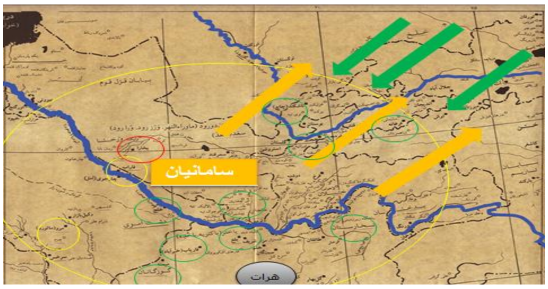
پس از طاهریان، خراسان و ماوراءالنهر جمله بر سامانیان مسلم شد و میر خراسان به بخارا می‌نشست (حدودالعالم، ۱۳۸۳: ۳۰۰). خراسان، به دلیل همسایگی با ترکان، مرز جغرافیایی جهان اسلام به شمار می‌رفت و شهرهای بخارا و بلخ دو سپر مهم این مرز بودند (ابن‌فقیه،۱۳۴۹: ۱۶۳). ولایتی از ولایات خراسان نبود مگر آنکه با ترک‌ها می‌جنگید (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۷۱). سامانیان از بخارا ترکان را تا طراز در مرزهای سیحون به عقب راندند این خبر تا اندازه‌ای مهم است که منبع متأخری مانند روضه الصفا می‌نویسد: «اسماعیل بن احمد بن سامان اوّل پادشاهان سامانی لشکر به ترکستان کشید و پدر پادشاه ترکستان را با {خواتینش} و ده هزار کس اسیر کرده به سمرقند آورد» (میرخواند، ۱۳۸۵، ج۱۹۰،۴- ۱۸۹) و «گفت تا من زنده باشم باره ولایت بخارا من باشم» (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۸). نیشابور نیز که در دوره طاهریان پایتخت گردیده بود به‌عنوان مرکز اداری خراسان، توسط سپهسالاران سامانی اداره گردید (حاکم نیشابوری، ۱۳۳۹: ۱۲۵). این نحوه اداره خراسان توسط سامانیان، الگویی شد برای جغرافیدانان سده‌های سوم و چهارم، که همواره ماوراءالنهر را از خراسان جدا در نظر بگیرند و حتی دراین‌باره به معارضه با هم برخیزند (یاقوت حموی، ج ۲، ۱۳۸۳: ۲۷۴). طی حاکمیت سامانیان حوزه تمدن خراسان مجدداً در حال شکل گرفتن بود. چه علاوه بر آنکه ترکان تا مرزهای سیحون عقب رانده شدند، بخارا، بلخ، مرو و نیشابور در زمره بزرگ‌ترین مراکز علم و ادب درآمدند. دانشمندانی نظیر ابن‌سینا از آنجا برخاستند و روح ملی، آثاری چون، شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق ، شاهنامه دقیقی، ترجمه تاریخ طبری به فارسی توسط بلعمی، المسالک و الممالک جیهانی، عجایب البلدان و گرشاسب‌نامه ابوالمؤید بلخی و تاریخ بخارا نوشته نرشخی را به وجود آورد (صفا، ج۱: ۳۶۹-۳۷۱). دولت توانمند سامانی با ایجاد امنیت در راههای تجاری و با در دست داشتن بیهق تا طراز و نوشجان در ماورای سیحون، اقتصاد آزاد را برقرار کرده بود. شاهراه تجاری بلخ به‌واسطه قرار گرفتن بین

هند و ترکستان "مجتمع الخلایق و منجع القوافل" بود (واعظ بلخی،۱۳۶۴: ۴۷؛ استخری،۱۳۴۷: ۱۵۳).

نیشابور به همراه سمرقند "دهلیزالمشرق" و انبار مال التجاره فارس، کرمان، هند، ری، گرگان، خوارزم و نواحی دیگر بودند و کاروانیان نمی‌توانستند از کنار آن‌ها گذشته و وارد این شهرها نشوند (مقدسی، ج۱ ،۱۳۶۱: ۴۶). بخارا که در آن هنگام "فاخره" نامیده می‌شد، با باغ‌های به‌هم‌پیوسته (نرشخی، ۱۳۶۳: ۷و ۱۶۸)، مرکز بازرگانی بود (ابن الفقیه،۱۳۴۹: ۱۷۵؛ یاقوت حموی، ج۲، ۱۳۸۳: ۷۳۷) و شهر پدر شعر دری –رودکی – یعنی سمرقند بالاتر از آن بود که به آن زینت خراسان گفته شود، ماهی کامل؛ نهرهایش کهکشان و کوشک‌هایش ستارگان درخشان می‌نمود (ثعالبی، ج ۴،۱۳۸۴: ۹۶؛ یعقوبی،۱۳۴۷: ۱۵۶). جامه‌هایی که از پوست روباه در خوارزم تهیه می‌گردید و کمان‌های این خطه، که جز مردان نیرومند توانائی کشیدن آن‌ها را نداشتند، جانماز و فرش بخارا و جامه‌های سیمگون سمرقند، جنگ‌افزارها و بردگان ترک فرغانه، اسبیجاب و پوست طراز، صنایع‌دستی و عمده صادرات شهرهای خراسان را تشکیل می‌داد (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۲۵۲ و ۵۱۵؛ یعقوبی، ۱۳۴۷: ۶۳- ۴۹؛ مقدسی، ج۲، ۱۳۶۱: ۴۱۳- ۴۱۲و ۷۸- ۴۷۴؛ استخری،۱۳۴۷: ۳۰۵؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۰،۷۰ –۶۱). درآمد شهرهای نسف، کس، بتم، رستاق، خوارزم، آمل، بخارا، سغد و فرغانه که به سامانیان خراج می‌دادند (استخری، ۱۳۴۷: ۳۳ –۳۱) در داخل خراسان به مصرف می‌رسید و کمتر به بیرون از مرزهای خراسان یعنی بغداد هدایت می‌شد. گویی نوعی دولت ساسانی قدرتمند کوچک در حال احیا بود. شاید سامانیان با داشتن چنین احساسی بود که نسب خود را به بهرام چوبین می‌رساندند.

فروپاشی مرزهای تمدنی ماوراءالنهر

اعتلای خراسان دیری نپایید چراکه خراسان باوجود به دست آوردن مجدد حوزه‌های فرهنگی و اقتصادی، به‌سرعت حوزه جغرافیایی خود را از دست داد. اعراب در پی فتوحات در خراسان، از مرزهای تصویر شده برای ایران‌زمین می‌گذشتند و در آن‌سوی سیحون عملیات را ادامه می‌دادند. این امر موجب شد بخشی از سرزمین‌ها و دودمان‌هایی که در آن سمت قرار داشتند جزو جهان اسلام محسوب شوند. این خود گامی به جلو محسوب می‌شد. حتی متعاقب آن تجارت نیز گسترش یافت. گسترش ایمان اسلامی موجب تسهیل ارتباطات در تمامی جغرافیای جهان اسلام شده بود. دین جدید مرزهای نژادی را نفی می‌کرد و تبلیغ و پذیرش همگان را در نظر داشت. اما در گام بعدی دروازه‌های خراسان بروی صحراگردان باز شده بود. ابن حوقل از هزار خانوار ترک مسلمان نام‌برده که در مراتع میان فاراب، کنجده (خجنده) و چاچ ساکن شده بودند (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۳۷–۲۳۶) و نیز ابن اثیر در حوادث سال ۴۳۵ هـ از ترکان مسلمان شده در نواحی بلاساغون و کاشغر یادکرده است (ابن اثیر، ج۲۲، ۱۳۷۱: ۲۲۶).



به‌تدریج و با ورود پی‌درپی امواج کوچ روان که از سرزمین‌های دوردست شرق آسیا به جلو رانده می‌شدند و اسکان آن‌ها در فرارود که پس از اسلام ماوراءالنهر نامیده می‌شد، مرزها با نوسان‌های پی درپی مواجه گردیدند. نتیجه چنین رویدادی، توسعه مرزها به سمت ترکستان بود که مرزهای مشخص آن در سیحون را از میان برد و حتی بعدها جیحون نیز نتوانست مرز مطمئنی ایجاد کند بدین ترتیب درهای جامعه مسلمانان به روی صحراگردان باز شده بود و تا هجوم مغول، بخارا و سراسر ماوراءالنهر به‌تدریج از صورت نه‌تنها مرز ایران بلکه مرزهای اسلامی در برابر کوچروان خارج می‌گردید. به گفته گروسه "مسلمان نمودن مردم مترادف بود با ترک کردن اهالی" (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۴۸). از سویی دیگر، نفوذ ایرانیان و تلاش آن‌ها برای اعتلای ایران، خلفای بغداد را به آن‌ها بدبین ساخته بود تا آنجا که تلاش نمودند به‌جای خراسانیان بر نظامیان ترکی که به اسارت نیروهای اسلام درآمده و از شایستگی‌های نظامی زیادی برخوردار بودند تکیه کنند. در نتیجه به تشکیل سپاهی از آن‌ها پرداختند. پیشروی‌ها و عقب‌نشینی‌های مداوم در ترکستان، سرانجام بدین‌صورت درآمد که ترکان مسلمان با عقب راندن عناصر بومی ایرانی وارد خراسان بزرگ شدند، درحالی که اسلام تا دوردست‌های نواحی داخلی آسیا پیش رفته بود. این دو حرکت متفاوت بود. یعنی پیشروی اسلام در بلاد ترکان و پیشروی ترکان در بلاد اسلام. در این زمان حوزه تمدنی خراسان بزرگ از منظر جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ازهم‌گسیخته شد. به‌نحوی‌که کوچ‌نشینان ساکن در این حدود، با پذیرش اسلام و تشکیل حاکمیت، سرانجام از سیحون گذشته و خاندان ایرانی سامانی را برانداختند. ازآن‌پس خراسان می‌رفت تا به حوزه تمدنی ترکستان بپیوندد. امری که طی حملات قرلقها، غزان، قبچاق‌ها و در نهایت آمدن مغولان تحقق یافت. شرایط جغرافیایی همانند سرما و عدم قابلیت کشاورزی امکان نداده بود که تمدن ایرانی- اسلامی به‌طور کامل به سرزمین‌های صحراگردان نفوذ کند، اما با برداشته شدن مرز، این امکان به وجود آمده بود که

مرغزارهای صحراگردان به نواحی رودهای سیحون و جیحون توسعه یابد و سرانجام با تصرف خراسان، پیشروی آن‌ها به سمت غرب صورت گیرد. در قرن چهارم هجری، اتحادیه ترکان قراخانی شکل‌گرفته بود، آن‌ها پس از تسلط بر کاشغر، با کمک قرلق‌ها، در سال ۳۹۰ هـ آخرین پادشاه سامانی عبدالملک دوم را اسیر و ماوراءالنهر را ضمیمه سایر متصرفات خود کردند و چون مسلمان شمرده می‌شدند، با واکنش چندانی از طرف رعیت سامانیان در ماوراءالنهر که بسیاری از آن‌ها ترکان مسلمان شده بودند، مواجه نگردیدند. بنابراین پس از زوال دودمان‌های ایرانی و جایگزینی حاکمیت‌های کوچروان، دوران عظمت بخارا به پایان رسید و آن سرای‌ها، بیابان‌ها و ریگستان‌های بخارا که در عهد سامانیان آباد گردیده بود، چون ملک از آن‌ها برفت خراب و مسجد جامع بخارا به آتش کشیده شد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۴۹- ۴۳ و ۷۹). فرای مهم‌ترین سیمای تاریخ قراخانیان را آغاز سکونت قبایل ترک در سرزمین‌های فرارودان (ماوراءالنهر) می‌داند (فرای، ۱۳۶۵: ۲۶۰- ۵۹). در این ایام، اهالی شهرهای طراز، اسفیجاب، بلاساغون و شهرهای دیگر قسمت شمالی فرارودان (ماوراءالنهر) به زبان ترکی و سغدی تکلم می‌کردند. جملگی به شیوه ترکان لباس می‌پوشیدند و آداب‌ورسوم آنان را داشتند که خود نشانه‌ای از ترکی سازی اهالی بود (کاشغری،۱۳۷۵ :۴۵۲). جغرافیای تمدنی خراسان کاملاً به‌هم‌ریخته بود. ماوراءالنهر از خراسان جدا و در دست ترکان قراخانی بود. نیشابور به دست سپهسالاران غزنوی اداره می‌گردید و دروازه تجاری خراسان از بخارا و بلخ به غزنین تغییر موقعیت داده بود. بدین ترتیب ارتباط خراسان با بخش‌های شمالی خود در جیحون روزبه‌روز کمرنگ‌تر گردید. صحراگردها که اینک موفق به ایجاد حاکمیت در شهرهای خراسان بزرگ همچون بخارا و سمرقند شده بودند، به این نیز راضی نشده، سرزمین‌های داخلی خراسان، بلخ، مرو و نیشابور را که در دست سلسله ترک غزنویان اداره می‌گردید، مورد تهاجم قراردادند. چه آن‌ها به غرب به دلیل حضور سایر قبایل صحراگرد و نیز فقر ترکستان نمی‌توانستند نظر داشته باشند. رنه گروسه از کشمکش‌ها و نبردها بین ترکان و چینی‌ها بر سر تسلط بر مسیر جاده ابریشم و واحه‌های نهر تاریم خبر داده است (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۷۹-۱۵۶). سلطان محمود غزنوی با تصرف خوارزم، چغانیان و قبادیان، قلمرو قراخانیان را در محاصره قرارداد (فروزانی،۱۳۸۰: ۱۳۲) و طی قراردادی، بلخ را از تسلط قراخانی‌ها خارج و مجدداً به خراسان بازگرداند (بیهقی،۱۳۷۴: ۱۰۶) . شهر برای امنیت نواحی داخلی خراسان اهمیت مرزی ویژه-ای پیداکرده بود. به نوشته تاریخ بیهقی، محمود غزنوی می‌گفت: "لشکر باید فرستاد تا بلخ به دست ما بماند که اگر آنرا مخالفان تصرف کنند، تِرمذ و قبادیان و تخارستان نیز از دست خواهد رفت" (بیهقی، ج۳، ۹۷۷).



ورود قراخانیان به ماوراءالنهر: طراحی از نگارنده

به همین جهت مرکز استقرار ولیعهد غزنوی گردید (همان‌جا). در سال ۳۹۶ هـ نیز قراخانیان را در جنگ سختی در دشت کتر شکست داد و از این تاریخ به بعد تجاوز قراخانیان از جانب خراسان از بین رفت (شبانکاره‌ای،۱۳۶۳: ۵۱– ۴۹). سلطان محمود همچنین بهای زیادی نیز برای دوستی و مماشات با قراخانیان پرداخت. بیهقی در این خصوص به نامه خوارزمشاه التونتاش به سلطان مسعود غزنوی ارجاع داده، که در آن آمده است: "معلوم است امیر ماضی چند رنج برد و مال‌های عظیم بذل کرد تا قدرخان، خانی یافت، ... نه آنکه ایشان دوستان به حقیقت باشند اما مجاملت در میانه بماند" (بیهقی،۱۳۷۴: ۶۵۵). سلطان محمود درخواست چینی‌ها را نیز برای اتحاد و نابودی قراخانیان رد کرد (گروسه، ۱۳۵۳: ۲۵۳).

به نظر می‌رسد که محمود غزنوی ضمن اطلاع از شرایط و روابط سیاسی ترکستان و چین، قراخانیان را به‌مثابه سدی در برابر چینیان و سایر ترکان نگه‌داشته بود تا با خیال آسوده، به جهاد در خارج از مرزهای خراسان و هند و ثروت‌های نهفته در آن سرزمین بپردازد و بنابراین برای نابودی آن‌ها تلاش جدی صورت نمی‌داد. یک دلیل آن نیز مسلمان بودن غزنویان و قراخانیان بود. همان اندک واکنش محمود در برابر صحراگردان نیز ریشه در قدرت فرهنگی ایران و هضم ترکانی بود که مانند غزنویان وارد ایران شده بودند. نشان

این هضم فرهنگی توجه آن‌ها به زبان فارسی در دربارشان بود که زبان رسمی اداری آن‌ها بود. به‌هرحال صحراگردان با پذیرش اسلام وارد دنیای ایرانی شده بودند و این به‌مرور به تضعیف عنصر ایرانی که با شکست سامانیان تسریع یافت و نیز افول تمدن ایرانی انجامید امری که شاید با احیای یک دولت قوی (و اگرچه ترک و نه ایرانی) در جنوب یعنی غزنویان نیز به علت هم‌نژاد بودن با قراخانیان چندان واکنشی مانند دوران سامانی و در باستان ساسانی به همراه نداشت. آنچه که قراخانیان و در اصل قبایل قرلق انجام دادند، سرمشقی برای دیگر قبایل کوچ‌نشین شد. چنانکه قبایل تغز غز، که در تاریخ ایران به نام سلجوقیان شناخته می‌شوند، ضمن اسلام پذیری از سیحون گذشته و قدم به خراسان گذاشتند. آن‌ها سراسر خراسان را در نیمه اول قرن پنجم هجری تصرف کردند. هر چند پیش از آن خراسان، شاهد حضور غزنویان یا خاندان‌هایی نظیر سیمجوریان بود، اما اینک یک امپراطوری سراسر جهان اسلام از جیحون تا مدیترانه را در برمی‌گرفت. این دولت به وسعت و اقتدار بسیار دست‌یافت. به قدرت رسیدن سلجوقیان باوجود سابقه حضور ترکان در خراسان و دستگاه خلافت را باید پدیده‌ای مهم در تاریخ ایران و به‌طورکلی آسیا دانست. زیرا تحرکات قبایل کوچرو در مرغزارهای آسیا را بیشتر کرد. ایغورها، قرلق‌ها، غزها، قپچاق‌ها، قنقلی‌ها و دیگران اکنون در پیشروی به‌سوی جهان اسلام، از یک الگوی واحد پیروی می‌کردند؛ قبول اسلام، گرفتن تائید خلافت و ارتزاق از غارت یا غنیمت یا مالیات‌گیری از شهرنشینان که در پیوند با روستائیان – جماعت‌های کشاورز یکجانشین– از طریق زمین‌داری و تجارت، کسب ثروت می‌کردند. موج بعدی مهاجمان یعنی قراختاییان، بدون اسلام پذیری و با قدرت شمشیر، قسمت‌هایی از جهان اسلام را که ماوراءالنهر خراسان بود به تصرف درآوردند و به قلمرو خود در ترکستان اضافه نمودند. با زوال قدرت سنجر که در پی شکست از قراختاییان و تسلیم در برابر غزها صورت گرفت و سرانجام با مرگ او، خراسان فاقد وحدت درونی و قدرت در مقابل عناصر بیرونی بود. لذا ازیک‌طرف قدرت‌هایی که در سمت شرقی و شمالی آن بودند یعنی غوریان، قراختاییان و خوارزمشاهیان خراسانی را که نماینده ای در حفظ منافع خود نداشت مورد هجوم و تاراج قراردادند و با تزلزل در ارکان اجتماعی و اقتصادی جامعه، زمینه را برای آمدن مغولان و سپس حاکمیت آن‌ها و تقسیم ایالت خراسان مهیا نمودند و از سوی دیگر خلافت عباسی مستقر در بغداد نیز از قرن ششم خراسان را به دیده وزنه تعادلی برای کشمکش قدرت در درون فلات ایران می‌دید. واقعیت آن بود که تسلط صحراگردان موجب شده بود، نحوه نگاه فرمانروایان خراسان اعم از سلجوقی و خوارزمشاهی به داخل ایران متفاوت شده باشد. آنان نواحی درونی ایران تا سمت غرب آن را سرزمین‌هایی می‌دیدند که می‌بایست تصرف می‌شد و بیش از آنکه اندیشه حفظ مرزهای شرقی پر خطر خراسان را داشته باشند، پیشروی به سمت غرب و آناطولی را مدنظر داشتند. این امر موجب دوگانگی میان خراسان و عراق در تاریخ ایران بعد از اسلام شده بود. در این زمان خراسان نه مرزهای جغرافیایی باستانی خود را داشت و نه مرزهای جغرافیایی جهان اسلام را بلکه به‌عنوان ولایتی در داخل تغییر موقعیت داده بود. توسعه جهان اسلام در فراسوی جیحون و سند، خراسان را از موقعیت مرزی درجه اول دور ساخته بود. این بار مرزهای خراسان در حال پیشروی در آن‌سوی سیحون نبود بلکه کوچروان در حال تصرف مرزهای خراسان بودند. صحراگردان اکنون مرز را در سمت مشرق خود می‌دیدند و نه غرب. سرانجام هنگامی‌که صحراگردان مغول از سیحون گذشتند، نه‌تنها سرزمین‌های ماورای جیحون که در منابع ماوراءالنهر خوانده می‌شدند از حوزه خراسان جدا گردید و تحت نام ترکستان و آسیای میانه به بازار علم عرضه شد بلکه ترکستان شامل قسمت‌های جنوب جیحون یعنی مرو، بلخ و هرات نیز گردید.

نتیجه

سیر تحولات چنانکه تا اینجا گفته شد، شامل فرازوفرودهای بسیاری بود. در مجموع زندگی کوچروان بر حیات اجتماعی، اقتصادی خراسان غلبه بافت. پی آمد این امر، زوال موقعیت یکجانشینان و ضربه وارد آمدن به کشاورزی و تجارت به‌عنوان اساس زندگی اقتصادی آنان بود. این‌همه خود در زمینه تاریخی و فکری نظامی بود که ایرانیان بدان نظام ایرانشهری می‌گفتند که مرحله‌به‌مرحله در مقابله یا پیشروی عناصر تورانی مجبور به عقب‌نشینی شد. غزها، قراختاییان، غوریان، خوارزمشاهیان به کمک دستجات قپچاق و نیز خلافت عباسی، خراسانی را که نماینده‌ای در حفظ منافع خود نداشت مورد هجوم و تاراج قراردادند و با تزلزل در ارکان اجتماعی و اقتصادی جامعه، زمینه را برای آمدن مغولان و سپس حاکمیت آن‌ها و تقسیم ایالت خراسان مهیا نمودند.

منابع

۱. ابن اثیر (۱۳۷۱). تاریخ کامل بزرگ اســلام و ایران. ترجمه عباس خلیلی. تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
۲. ابن حوقل (۱۳۴۵). صــوره الارض. ترجمه جعفر شــعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۳. ابن خرداد به، عبیدالله (۱۳۷۰). المســالک و الممالک. ترجمه حســین قره چانلو. تهران: مهارت
۴. ابن خلدون (۱۳۳۶). مقدمه ابن خلدون. ج ۱. ترجمه محمد گنابادی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۵. ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵). الاعلاق النفیسه. ترجمه حسین قره چانلو. تهران: امیرکبیر.
۶. ابن فضلان، احمد (۱۳۴۵). سفرنامه ابن فضلان. ترجمه ابوالفضل طباطبایی . تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۷. ابن فقیه (۱۳۴۹). .مختصرالبلدان. ترجمه ح مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۸. ادبیات مزدیسنا، یشتها (۱۳۷۷). تصحیح پورداوود. مبئی: انجمن زرتشتیان ایران.
۹. استخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۴۷). مسالک و الممالک. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۰.اشکال العالم. (۱۳۶۸). ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب. تهران: به نشر. ۱۳۶۸.
۱۱. بارتولد (۱۳۵۲). ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۲. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۴۶). فتوح البلدان. ترجمه آذر تاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۳. بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۷۸). تاریخ بلعمی. تصحیح محمد روشن. تهران: سروش.
۱۴. بیرونی، ابوریحان محمد (۱۳۶۳). آثارالباقیه. چ ۳. ترجمه علی‌اکبر دانا سرشت. تهران: امیرکبیر.
۱۵. بیهقی، ابوالفضل محمد (۱۳۷۴). تاریخ بیهقی، به کوشش خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
۱۶. پالمر، ریچارد (۱۳۷۷). علم هرمنوتیک نظریه تأویل در فلسفه، ترجمه محمد جنابی کاشانی. تهران: هرمس.
۱۷. پیرنیا، حسن (۱۳۷۵). تاریخ ایران باستان. تهران: دنیای کتاب
۱۸. تاریخ سیستان.؛ مؤلف نا شناخته. (۱۳۶۶). تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: پدیده خاور
۱۹. تتوی، احمد (۱۳۸۲). تاریخ الفی. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. تعلیقات بر حدودالعالم من المشرق الی المغرب. (۱۳۸۳). تعلیقات مینورسکی. تهران: دانشگاه الزهرا.
۲۱. توین بی. ارنولد (۱۳۶۲). تاریخ تمدن. ترجمه یعقوب آژند. تهران: مولی.
۲۲. ثعالبی، ابومنصور محمد بن عبدالملک (۱۳۸۴). شاهنامه ثعالبی. ترجمه محمود هدایت. تهران: اساطیر
۲۳. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح (۱۳۴۵). ترجمه تاریخ یمینی. تصحیح جعفر شعار. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۴. جوزجانی. منهاج الدین سراج ابوعمر عثمان (۱۳۶۳). طبقات ناصری. تهران: دنیای کتاب.
۲۵. جوینی، علاءالدین عطاملک بن بهاءالدین محمد (۱۳۳۴). تاریخ جهانگشای. لیدن: بریل.
۲۶. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد (۱۳۳۹). تاریخ نیشابور. به کوشش بهمن کریمی. تهران: ابن‌سینا.
۲۷. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین (۱۳۵۶). دستور الوزراء. چ ۲. تصحیح سعید نفیسی. تهران: اقبال.
۲۸. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر. تهران: خیام.
۲۹. دمشقی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۲). نخبهٔ الدهر فی عجائب البر و البحر. تهران: اساطیر.
۳۰. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (م ۲۸۳). ۱۳۷۱. اخبار الطوال. ترجمه مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
۳۱. شارپ (۱۳۴۶). فرمان¬های شاهنشاهان هخامنشی. شیراز. بی‌جا.
۳۲. شبانکاره‌ای، محمد (۱۳۶۳). مجمع الانساب. تصحیح میر هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
۳۳. سیفی هروی، سیف بن محمد (۱۳۸۱) پیراسته تاریخ‌نامه هرات.تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار
۳۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳). تاریخ ادبیات ایران. ج ۲ و ۳. تهران: فردوس.
۳۵. طبری، محمد (۱۳۷۵). تاریخ الامم و الملوک. ج ۱و۲و ۵، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
.۳۶. عقیلی سیف‌الدین حاجی (۱۳۶۴). تاریخ وزراء. تصحیح میر جلال‌الدین ارموی. تهران: اطلاعات.
۳۷. فارابی، محمد (۱۳۷۱). سیاست مدنیه. ترجمه جعفر سجادی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۸. فرای. ریچارد (۱۳۶۵). بخارا دستاورد قرون‌و سطی. ترجمه محمود محمودی. تهران: علمی و فرهنگی.
۳۹. فرای. ریچارد (۱۳۴۸). بخارا دستاورد قرون‌و سطی. ترجمه محمود محمودی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۰. فرای، ریچارد (۱۳۸۵). میراث باستانی ایران. چ ۷. ترجمه مسعود رجب رنیا. تهران: علمی.
۴۱. فردوسی، (۱۹۶۶). شاهنامه فردوسی. متن انتقادی ج ۱. به کوشش برتلس. مسکو: دانش.
۴۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴). شاهنامه فردوسی. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: راد.
۴۳. فرنبغ دادگی (۱۳۶۹). بندهشن. ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
۴۴. فروزانی. سید ابوالقاسم (۱۳۸۹). قراخانیان نخستین سلسله ترک مسلمان در فرارود . تهران: سمت.
۴۵. قدامه بن جعفر (۱۳۷۰). الخراج. ترجمه حسین خدیوجم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۴۶. قزوینی، زکریا بن محمد (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد. تهران: امیرکبیر.
۴۷. قمی. نجم الدین ابوالرجاء (۱۳۸۹). ذیل نفثه المصدور. تهران: کتابخانه اسناد مجلس شورای اسلامی. ۴۸. کاشغری، محمود (۱۳۷۵). دیوان لغات الترک. ترجمه محمد دبیر سیاقی. تهران: وزارت امور خارجه
. ۴۸. کریستن سن (۱۳۳۲). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: ابن‌سینا.
۴۹. گرگانی. فخرالدین اسعد (۱۳۶۹). ویس و رامین. تهران: حاجی.

۵۰. گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۶۳). تاریخ گردیزی. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
۵۱. گرو سه، رنه (۱۳۵۳). امپراتوری صحرانوردان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵۲. گروسه، رنه (۱۳۸۴). تاریخ مغول (چنگیز یان) ترجمه محمود بهفروزی. تهران: آزاد مهر.
۵۳. گیب (۱۳۳۷). فتوحات اعراب در آسیای مرکزی. تبریز: اختر.
۵۴. مارکوارت، ژوزف (۱۳۶۸). وهرود و ارنگ. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
۵۵. مارکوات ژوزف (۱۳۸۳). ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس. تهران: طهوری.
۵۶. مستوفی، حمدالله (۱۳۳۹). تاریخ گزیده. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
۵۷. مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۵۶).مروج الذهب و معادن الجوهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۵۸. مشکور، محمدجواد (۱۳۴۳). تاریخ ایران باستان. تهران: بی‌جا.
۵۹. مقدسی، محمد بن احمد (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه القالیم. ترجمه علی‌نقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
۶۰. ناصرخسرو (۱۳۶۹). سفرنامه. تصحیح محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار.
۶۱. نرشخی، ابی بکر محمد بن جعفر (۱۳۶۳). تاریخ بخارا. چ. ۲. تصحیح مدرس رضوی. تهران: توس.
۶۲. واعظ بلخی، صفی‌الدین (۱۳۶۴). فضایل بلخ. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران. بنیاد فرهنگ ایران.
۶۳. هرودت (۱۳۸۳). تاریخ هرودت. ج ۱، ۳و ۵. تصحیح هادی هدایتی. تهران: دانشگاه تهران.
۶۴. یعقوبی، احمد (۱۳۴۷). البلدان. ترجمه محمدابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶۵. یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷). ظفرنامه. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: مجلس شورای اسلامی.